



پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و یکم



سلام استاد گرامی خدا قوت

از برنامه ۸۵۳ غزل شماره ۱۵۵۳ دیوان شمس مولانا:

ما صحبت همدگر گزینیم

بر دامن همدگر نشینیم

یاران، همه پیش تر نشینید

تا چهره همدگر ببینیم

ما را ز درون موافقت هاست

تا ظن نبری که ما همینیم

این دم که نشستہ‌ایم با هم

می بر کف و گل در آستینیم

از عین به غیب راه داریم

زیرا همراه پیک دینیم

از خانه به باغ راه داریم

همسایه سرو و یاسمینیم

هر روز به باغ اندر آییم

گل های شکفته صد ببینیم



وز بهر نثارِ عاشقان را
دامن دامن ز گل بچینیم

از باغ هر آنچه جمع کردیم
در پیش نهیم و بر گزینیم

از ما دل خویش درمزدید
ما دزد نه‌ایم، ما امینیم

اینک دم ما نسیم آن گل
ما گلبن گلشنِ یقینیم

عالم پر شد نسیم آن گل
یعنی که بیا که ما چنینیم

بومان ببرد چو بوی بردیم
مه مان کند ارچه ما کهینیم

هر چند کمین غلامِ عشقیم
چون عشق نشسته در کمینیم

بیت شماره ۱

ما صحبت همدگر گزینیم

بر دامن همدگر نشینیم

وقتی مرکز عدم است به الست زندگی وفادار و یقین داریم و قضاوت و مقاومت نداریم و همیشه فضاگشایی داریم و تسلیم و راضی هستیم.

با ذهن خاموش، دامن حضور داریم و هر لحظه جذبه زندگی هستیم و ستایش و یاری زندگی را داریم و با همه انسانها از هر دین و عقیده ارتباط داریم و آنها را در دامن خود قرار می‌دهیم و جذب انسانهای به حضور رسیده می‌شویم و آنها را قرین خود می‌کنیم.

بیت شماره ۲

یاران همه پیش تر نشینید

تا چهره همدگر ببینیم

ما انسان ها این حضور را توسعه می‌دهیم و با فضاگشایی و مرکز عدم بیشتر یاران را دور هم جمع و چهره زندگی را با هم ببینیم یعنی جنس اصلی خود را در یکدیگر شناسایی کنیم و از دیدن لحظه های باهم بودن شادی آفرینی کنیم.

بیت شماره ۳

ما را ز درون موافقت هاست

تا ظن نبری که ما همینیم

ما با فضا گشایی از درون با هم یکی هستیم و این اختلافات ظاهری است و این زیبایی زندگی در تنوع از طرف زندگی است که ما با باورها هم هویت نباشیم و این هدف زندگی است و نباید دلیل بر دشمنی بدانیم، تا من ذهنی از اینها سوء استفاده کند و ما همه در درون یک زندگی و هشیاری هستیم.

بیت شماره ۴



این دم که نشستهایم با هم

می بر کف و گل در آستینیم

این لحظه با مرکز عدم و فضاگشایی با هم نشستهایم و زندگی در کف دست و در اختیار ماست و در درون به زندگی وصل بوده و در بیرون زیبایی بوجود می‌آوریم و همیشه فضاگشایی داشته باشیم.

بیت شماه ۵

از عین به غیب راه داریم

زیرا همراه پیک دینیم

از من ذهنی و مرکز همانیده به غیب، فضای یکتایی راه بردیم حالا که متوجه شدیم که من ذهنی نیستیم چون همراه این عدم و تسلیم هستیم و هشیارانه خدا را در مرکزمان قرار دهیم و این لطف زندگی را حفظ کنیم.



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۵۳ همراه با ابیات انتخابی

موانع تاخیر تبدیل هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور.

به نام خداوند عشق

به جای دید عدم بین و خدا گونه، دید غلط هم هویت شدگی ها را داشتن و بر حسب چیزهای مادی دیدن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علت دروست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

زندگی زنده را زندگی نکردن و به اصلمان تبدیل نشدن و از من ذهنی پیروی کردن و خداوند را سجده ننمودن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه بر جای هر دم را عوض

تا ز و اسجد واقترَب یابی غرض

مانند خشت های چسبیده به همانیدگی ها چسبیدن و آنها را رها نکردن و فضای درون را ننگشودن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لَزب

موجب قربی که و اسجد واقترَب

در اطراف اتفاقاتی که قضا و قدر به وجود می آورد منبسط نبودن و فضای درون را منقبض کردن.



در حالی که حکم پروردگار انبساط خاطر و فضاگشا بودن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط

سوگند یاد کردن مولانای عزیز در مورد قرین و همنشین بد داشتن، که بدتر از مار بد بودن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حق ذات پاک الله الصمد

که بود به مار بد از یار بد

اعلام عدم نیاز به کمک و نیرو و خرد زندگی و خداوند در حالی که تنها اعتبار این بارگاه و جایگاه بندگی، و تسلیم شدن و اظهار عجز و ناتوانی در پیشگاه پروردگار کردن و به کمک او محتاج بودن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

و غافل از اینکه سالهاست که سلطان دلها که همان پروردگار است منتظر دلهای خالی از همانیدگی های ما بودن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پر نور و بر

هست آن سلطان دلها منتظر



و غافل از اینکه پروردگار نیازی به هدایای ما نداشتن.

و حال برای اینکه از سوی زندگی لایق هدیه شدن و هدایای عقل و حس امنیت و هدایت و قدرت و شادی بی سبب او را دریافت کردن.

فضاگشا بودن و مرکز عدم و خالی را هدیه بردن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

من نمی گویم مرا هدیه دهید

بلکه گفتم لایق هدیه شوید

و غافل از اینکه برای همنشینی و قرین و از جنس خداوند شدن در حضور اولیایی مانند مولانای عزیز و برنامه گنج حضور نشستن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۳

هر که خواهد همنشینی خدا

تا نشیند در حضور اولیا

و غافل از قرار گرفتن دیو به وسیله عوامل بیرونی و من ذهنی در مرکزمان که ما را از کریمان و صالحان دور ساختن و بین فکر و عملمان جدایی افکندن و عقل و خردمان را زایل نمودن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا برد

بی کسش یابد سرش را او خورد



به نداها و آوازهای غول من ذهنی گوش دادن، باعث ایجاد ترس و ناامیدی چه از طرف خودمان و چه از طرف دیگران، ما را تا پایین ترین نقطه سقوط هدایت کردن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت، دان آواز غول

می کشد گوشِ تو تا قعر سَفول

و غافل از اینکه با مرکز پر از همانیدگی‌ها نداهای هوشیاری حضور را دریافت نکردن و از برکات عشق الهی بی‌نصیب بودن و حرص و زیاده خواهی را در ما تقویت کردن و مانند گرگ زندگی کردن در لحظه را دریدن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

هر ندایی که تو را حرص آورد

بانگ گرگی دان که او مردم دَرَد

وجود داشتن انسان‌های فراوانی که از نظر شکل و قیافه آدم بودن ولی مسئولیت رفتار و کردارشان را من ذهنی در اختیار داشتن و از شایستگی و لیاقت دوستی بر خوردار نبودن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

چون بسی ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی، نشاید داد دست

خودمان برای خودمان و همچنین برای سایر هم‌نوعانمان تله‌ای به نام من ذهنی گذاشتن و اشتباهاً آن را به دیگران نسبت دادن و غافل از اینکه صاحب دام خودمان بودن.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحب دامی بود؟

همچو ما احمق که صید خود کند

هم هویت شدن، تر و ترین را به دنبال داشتن و غافل از اینکه هر چه بیشتر داشتن شعار من ذهنی بودن و شادمان و خرسند شدن، از تعریف و تمجید و احترام‌های من های ذهنی، ما را از هدفمان دور ساختن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

هر که بستاید تو را دشنام ده

سود و سرمایه به مفلس وام ده

و غافل از اینکه اگر من ذهنی از پیشرفت مان عاجز شود از یاران و سایر دوستان خود و یا حتی از اعضای خانواده کمک گرفتن، تا در این مسیر فتنه انگیزی را برپا کردن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

دیو چون عاجز شود از افتتان

استعانت جوید او زین انسیان

تمرکز را از روی خود برداشتن و برای اصلاح و تربیت و دانشمند و بلند مرتبه کردن، روی دیگران قرار دادن.

هم مانع پیشرفت خود شدن، هم خود را بد اخلاق و زشت رفتار کردن و هم اجازه و فرصت تغییر را از دیگران سلب نمودن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶



تا کنی مر غیر را حبر و سنی

خویش را بد خو و خالی می کنی

با داشتن افسانه من ذهنی چشم دل درون خدا بین خود را کور کردن و از طریق چشم سفیه و نادان بی خبر دیدن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

چشم داری تو به چشم خود نگر

منگر از چشم سفیهی بی خبر

با انباشتن همانندگی ها در درون، گوش سکوت شنو خود را گر کردن و به آواز مخرب گولان من ذهنی گوش دادن،

و الهامات عشق و زندگی را از طریق عقل کل دریافت ننمودن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

گوش داری تو به گوش خود شنو

گوش گولان را چرا باشی گرو

تقلید در کارهای معنوی کردن بزرگترین سنگی ست که از طریق من ذهنی در مسیر کار کردن روی خودمان قرار دادن،

و در این زمینه بایستی با مرکز عدم از طریق هوشیاری نظر دیدن و با عقل کل اندیشیدن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن

هم برای عقل خود اندیشه کن



بر حسب همانیدگی ها دیدن خود را در محدودیت من ذهنی خشک لب و تشنه قرار دادن و احساس کمبود و ناقص بودن کردن، و از فراوانی و کوثر خداوند که از جنس بی‌نهایت است خود را غافل ساختن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای؟

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

از جنس فرعون من ذهنی بودن هر لحظه برکات عشق الهی و فراوانی و شادی بی‌سبب او که مانند رود نیل جاریست را دریافت نکردن، و آنها را به خون دل و به دردها و غم و استرس و ناراحتی ها تبدیل نمودن، و خود را افسرده و مریض ساختن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

یا مگر فرعونی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته‌ست و ناخوش ای علیل

و برای رهایی از موانع هوشیاری جسمی باید از افسانه من ذهنی بیرون پریدن، و از مقاومت و قضاوت دست برداشتن، و از افرادی که در مرکزشان همانیدگی ها را قرار دادن، و از فراوانی و شراب عشق الهی بی بهره بودن، توبه و بیزاری جستن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

توبه کن بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آب کوثر در کدو



و با افرادی که خوی محمدی که همان از جنس خداوند بودن، و برکات عشق الهی و کوثر و فراوانی خداوند در چهار بُعدشان جاری و بهره‌مند، دوست و قرین و همنشین شدن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو

او محمد خوست با او گیرخو

و در برابر پدر و مادر و نزدیکان که از فراوانی و کوثر خداوند برخوردار نبودن، تمرین معنوی فضاگشایی کردن و آنها را مانع پیشرفت خود ندانستن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

گرچه بابای تو است و مام تو

کو حقیقت هست خون آشام تو

از ابراهیم خلیل این پند را گوش کردن که در برابر افرادی که از آنها گریز و چاره‌ای نداشتن، فضای درون را باز کردن و از طریق عشق برخوردار نمودن و در صدد تغییر آنها بر نیامدن، و تمرکز و دوربین را روی خود روشن نگه داشتن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از خلیل حق بیاموز این سیر

که شد او بیزار اول از پدر

در زندان همانیدگی‌ها ماندن، خود را زندانی نمودن، و دچار افسانه من ذهنی ساختن، که جایی بسی شگفتیست که: هم زندانی خودمان و هم کلید زندان در دستانمان.



و تنها راه چاره:

با مرکز عدم و فضاگشایی و صبر و شکر و درد طلب داشتن، و درد هوشیارانه را آگاهانه کشیدن و هم هویت شدگی ها را به حاشیه راندن، می توان، خود را از زندان تن رهانیدن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۴

این عجب که جان به زندان اندر است

و آنکھی مفتاح زندانش به دست

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۹۴

از تابش تو جانا... جان گشت چنین دانا

بسم الله مولانا... چون ساغر ما داری 🙏

تفسیر غزل ۱۵۶۷ از برنامه ۸۵۳ گنج حضور 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

🌸 امروز مرا چه شد چه دانم

امروز من از سبک دلانم

امروز یعنی هر لحظه که فضا را گشودم، تو به دنبال من بودی و من نمی دانستم، چگونه شد که پیغام زندگی را با فضاگشایی شنیدم، نمی دانم، چطور این دل من سبک شده است؟ و دیگر توجهی به دردهایی که از همانیدگی ها می آید نمی کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

🌸 در دیده عقل بس مکینم

در دیده عشق بی مکانم

با عقل من ذهنی همه چیز را جدی می گرفتم و مکان و هستی داشتم ولی با دیده عشق در فضای بی مکانی و یکتایی عدم هستم، با دید خدا هیچ چیز را سفت نمی چسبم، جدی نمی گیرم و آزاد هستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷



❁ افسوس که ساکن زمینم

انصاف که صارم زمانم

مولانا می گوید: افسوس که در خانه ذهن ساکن شدید ولی انصاف و عدل خداوند در این است که می توانیم فکرهایمان را ببینیم و با شمشیر برنده حضور، زمان گذشته و آینده را ببریم و در این لحظه ابدی ساکن شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

❁ این طرفه که با تن زمینی

بر پشت فلک همی دوانم

طرفه شگفتی ذات انسانی است که می تواند با اینکه در جسم است، فضاگشایی کند و بی نهایت شود و بر پشت فلک و عدم سوار شود.

این طرفه زمینی انسان است که خاصیت عدم بودن خود را می تواند پیدا کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

❁ آن بار که چرخ برنتابد

از قوت عشق می کشانم

بار عشق را که آسمان نتوانست بکشد، خداوند به دوش انسان گذاشت و قوتش را هم می دهد، تنها دید عشق می خواهد و نچسبیدن به همانیدگی ها و اینکه از همانیدگی ها زندگی را جستجو نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷



🌸 از سینه خویش آتشش را

تا سینه سنگ می‌رسانم

وقتی فضا را می‌گشایم با او یکی می‌شوم، سینه‌ام پُر از آتش عشق می‌شود و این آتش عشق را به دلِ سنگ هر باشنده‌ای می‌توانم برسانم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

🌸 از لذت و از صفای قندش

پُر شهید شد دست این دهانم

انسان با فضاگشایی از آن اقبال دهانش شیرین می‌شود، لطیف و خردمند می‌شود، با صفا می‌شود و این شهید و شیرینی را به جهان پخش می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

🌸 از مُشکل شمس حق تبریز

من نکتهٔ مشکل جهانم

وقتی از نور فضای یکتایی که نماد شمس تبریزی است، مرکز عدم در من شکل گرفت، خداوند از من استفاده می‌کند که کلیدی باشم برای مشکلات جهان و سبک دلی را به جهانیان مژده دهم. 🙏

با سپاس از برنامه گنج حضور

دیبا از کرج

به نام خدا

با سلام خدمت تمام رهروان راه عشق 🌻

غزلیات حافظ شماره ۱۴۳

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

سالها به دنبال زندگی، آرامش و شادی در دنیای بیرون بودم. در پی کسب خوشی‌های زود گذر دنیا چه رنج‌ها و دردهایی که متحمل نشدم. 😞

وقتی به گذشته خودم می‌نگرم که چطور بردگی چیزهای آفل دنیایی را می‌کردم و برای به دست آوردنشان چه خون دلها که نمی‌خوردم خدا رو شکر می‌کنم که مرا از آن دردهای جانکاه نجات داد. 😊

حدود هشت سال پیش که خسته و درمانده از شلاق‌های روزگار بودم یک روز اتفاقی کانال گنج حضور را پیدا کردم.

آقای شهبازی را دیدم که با جمله‌ای زندگی مرا دگرگون کرد. 🌿

درست یادم هست که گفتند از دنیای بیرون چه چیزی می‌خواهی؟ زندگی، شادی و آرامش در بیرون نیست در درون خود توست. 🌿

این جمله چنان مرا حیرت زده کرد که دیگر نتوانستم از این برنامه روشنگرانه دست بردارم. 🌿

من که سالها در آرزوی آرامشی عمیق می‌سوختم به ناگاه چنان حس عمیقی از آرامش را در خود تجربه کردم که قابل وصف نیست. 😊



از آن روز به بعد دروازه تازه‌ای از زندگی به روی من گشوده شد. 🌿

من که یک عمر درد نا آگاهانه کشیده بودم با آموزه های جناب شهبازی معنی درد هوشیارانه را فهمیدم. 🌿

اول شروع کردم به بخشیدن خودم و دیگران. هر چه بیشتر می بخشیدم شادی و آرامش بی سبب بیشتری را تجربه می کردم. 😊

کم کم متوجه شدم که در ارتباط با اطرافیانم چقدر بردبارتر و صبورتر شده‌ام. روابطم با همسر و دو فرزندم به صورت شگفت انگیزی عوض شد.

من لحظه به لحظه در حال دیدن معجزات حیرت انگیز خداوندم. 🌿

هر گاه من ذهنی هجوم می آورد این شعر مولانای جان سپر بالای من می شود که:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

صبح نزدیکست خاموش کم خروش

من همی کوشم پی تو تو مکوش

من که شدیداً با پول همانیده بودم و پول من جان من بود با پرداخت حق عضویت همانیدگی ام نسبت به پول خیلی کمتر شد. 🌿

ورزش را شروع کردم. موسیقی را که سالها رها کرده بودم را دوباره با عشق بیشتری شروع کردم. من که سالها به دنبال معنای زندگی بودم با آموزه های مولانا فهمیدم که باید دهنده باشم نه گیرنده. 🌿

رسالت من دادن عشق، شادی، خلاقیت و هزار و یک چیز زیبا به عالم هستی ست. 🌿



تجربیات و تغییرات زندگی من بسیار زیاد است که خارج از حوصله برنامه است فقط می توانم بگویم: 🌿

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹۳

برو ای شکر کاین نعمت ز حد شکر بیرون شد 🌿

با سپاس فراوان طاهره از بندرعباس 🌿🌸



با عرض سلام،

آقای شهبازی عزیز، از شما و از خدا و مولانا سپاسگزارم که قبل از دست دادن فرصت طلایی را که خدا در اختیارم قرار داده، فهمیدم وقتی که یک بیت از مولانا و یا یک آیه از قرآن را می‌خوانم باید قانون جبران را در موردش اجرا کنم. یعنی از خودم بپرسم این بیت به من چه می‌گوید و حالا چه تبدیلی در من باید رخ دهد؟

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه بر جای هر دم را عوض

تا ز واسجد واقترب یابی غرض

کما این که به مرور دیدم و تجربه کردم که ابیات مولانا چقدر زنده کننده و مولانا با ابیات و قصه‌ها مرتب دم به دم به طرق مختلف مرا به دم او یعنی دم اصلی خودم وصل و مرا از مقصود آمدن به این جهان آگاه می‌کند که این منظور خدا موقوف هیچ اتفاق بیرونی نیست.

غزل ۱۳۴۴ از دیوان شمس

دم او جان دهدت رو ز نفخت پذیر

کار او کن فیکون است نه موقوف علل

چقدر با آموزشهای مولانا قرآن برایم زنده و گویا شده. البته که هنوز نمی‌دانم ولی حالا تا اینجا حس می‌کنم که خداوند با من حرف می‌زند و علیرغم این که مثلاً به پیامبر خطاب می‌کند، ولی از درسهای گنج حضور آموختم که خیلی وقتها منظور این خطابه‌ها شامل حال من هم می‌شود. قبل از آشنایی با گنج حضور وقتی قرآن می‌خواندم، نمی‌دانستم که با این خواننده‌ها باید چه کار کنم، به من چه ارتباطی دارد، تو گویی که آیات در قفل و زنجیرهای ذهن و الفاظ و زمان زندانی بودند. در حالیکه اینها باید در زندگی من فعالانه زندگی کنند.



در اینجا فقط یک نمونه از این آیاتی که بر اساس درسهای گنج حضور مانند غنچه برایم شکفته شده را تقدیم می‌کنم. در سوره توبه آیه ۵۳ می‌فرماید: بگو به (منافقان) چه از روی میل انفاق کنید یا به اکراه، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد، چرا که شما مردمی نافرمانید.

ترجمه آقای کریم زمانی

در این آیه دو عبارت هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد و همچنین عبارت شما مردمی نافرمانید برایم اینگونه باز شد: در درسهای گنج حضور یاد گرفتیم که انفاق کردن و یا هر عمل نیک دیگری تا وقتی که با مرکز عدم نباشد پذیرفته نمی‌شود. یعنی هیچ اثر سازنده‌ای برای خودم و دیگران ندارد، بلکه برعکس خطر ایجاد توقع و رنجش را هم دارد و در واقع مانند بادام پوک است که هیچ ثمره‌ای برای هیچکس ندارد.

و عبارت "شما مردمی نافرمانید" به این ترتیب برایم روشن شد: این نافرمان بودن را در گذشته اصلاً به خودم مربوط نمی‌دیدم یعنی خودم را جزو نافرمانان نمی‌دانستم. در حالیکه در کلاسهای گنج حضور شما آقای شهبازی عزیز آموزش دادید که نافرمانی همان تسلیم نبودن و نپذیرفتن اتفاق این لحظه است. یعنی در این حالت همان عواملی که سبب نپذیرفتن اتفاق این لحظه شده‌اند یعنی همانیدگی‌ها سلطه امور را به دست و مرا هدایت و فرماندهی می‌کنند که در پیامد آن من حتماً به قضاوت و مقاومت می‌پردازم و مسلماً از عدم و بی‌نهایت خدا فرمانبرداری نمی‌کنم و بدین ترتیب از جذبه و عنایت و هدایت خدا هم بی‌بهره هستم و هر کاری که می‌کنم نتیجه آن جز ضرر به خود و دیگران نیست.

در پایان بیت کلیدی را از دفتر پنجم مثنوی بیت شماره ۷۷۳ تقدیم می‌کنم.

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونیست و کلی کاستن

با احترام اشرف



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com